



درس آشنایی با مقدمات تفسیر استاد سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ خرداد ۱۳۹۱
مصادف با: ۲۹ جمادی الثانی ۱۴۳۳
جلسه: ۳۵

موضوع کلی: وجوه اعجاز قرآن
موضوع جزئی: اعجاز بیانی: ۲- انتخاب کلمات
سال: دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

عرض کردیم یکی از وجوه اعجاز قرآن، اعجاز بیانی است، اعجاز بیانی جلوه‌های مختلفی دارد که در جلسه گذشته به یکی از این جلوه‌ها اشاره کردیم.

۲- انتخاب کلمات:

جلوه دوم اعجاز بیانی قرآن انتخاب کلمات است؛ یعنی کلمات به گونه‌ای در قرآن بکار رفته که هر گونه جابجایی در کلمات قرآن باعث به هم ریختن تناسب لفظی و معنوی آیات قرآنی می‌شود و فصاحت و بلاغت قرآن را مخدوش می‌کند. شیخ عبدالقاهر جرجانی در این باره می‌گوید: ادیبان عرب شیفته دقت در گزینش کلمات قرآن شده‌اند چون هرگز کلمه‌ای را پیدا نکرده‌اند که متناسب جای خودش نباشد یا لغتی در جایی بیگانه قرار گرفته باشد یا بتوان کلمه‌ای شایسته‌تر و مناسب‌تر برای آن پیدا کرد بلکه این کلمات با چنان نظم و دقتی مرتب شده‌اند که مایه حیرت همگان و باعث عجز آنان شده است.^۱ اینک به هر حال کلمات قرآن در جای مناسب بکار رفته و باعث اظهار ناتوانی دیگران شده با توجه به فضایی که در آن دوران در بین عرب رایج بوده خیلی مهم است.

مؤلف یکی از کتبی که درباره اعجاز قرآن نوشته شده، داستانی که بین یکی از ادباء عرب و مأمون خلیفه عباسی اتفاق افتاده نقل می‌کند که این شخص نزد مأمون خلیفه وقت می‌رود و مأمون به او می‌گوید: «إجلس» یعنی بنشین، آن شخص در پاسخ مأمون گفت: «یا أمیر المؤمنین ما أنا بمضطجع فأجلس»؛ من لمیده نبودم که به من گفتی بنشین، اضطجاع به معنای لمیدن است، بعد می‌گوید: به کسی که ایستاده می‌گویند: «اقعد» چون قیام در برابر قعود است و به کسی که لمیده می‌گویند: «إجلس»، مأمون بعد از این پاسخ دستور داد جایزه‌ای به آن شخص دادند.^۲

به هر حال مسئله اعجاز بیانی قرآن بیشتر در این فضا نمود پیدا می‌کند و وقتی می‌گوییم در چنین فضایی انتخاب واژه‌ها و کلمات به گونه‌ای است که نه می‌توان آنها را جابجا کرد و نه جایگزینی برای آن پیدا کرد؛ یعنی بهترین وضعیت ممکن برای الفاظ و عبارات همین است که در قرآن شکل گرفته است و این جنبه مهمی است که در غیر قرآن وجود ندارد.

۱. دلائل الإعجاز، ص ۲۸.
۲. ثلاث رسائل فی إعجاز القرآن، ص ۳۰.

مثلاً خداوند متعال در آیه شریفه: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ به اولوالالباب خطاب می‌کند و می‌فرماید: ای صاحبان خرد برای شما در قصاص حیات تضمین شده است و قصاص موجب حیات و تضمین برای زندگی شماست باشد که در رفتار خود تقوا و پرهیزگاری پیشه کنید. این جمله را مقایسه کرده‌اند با جمله‌ای که در قوانین کیفری آن دوران ولو به صورت شفاهی بین مردم رواج داشته و آن این بود که اگر کسی کشته شود باید یک نفر در عوض او کشته شود، آن موقع رسم بر این بود که قانون دانان و قانون نویسان می‌آمدند با کمک و استعانت از ادبا جملاتی را به عنوان قانون قرار می‌دادند و این به صورت زبانی و شفاهی در بین مردم شایع بود و قوانین معمولاً به این شکل مدون می‌شد و قانون قصاص هم همان گونه که در ادیان گذشته وجود داشته در بین مردم جزیره العرب هم رواج داشته است.

جمله‌ای که برای بیان این حکم در بین مردم آن دوران رواج داشت عبارت بود از: «القتل أنفى للقتل» که سیوطی این جمله را با جمله‌ای که در آیه قصاص آمده مقایسه کرده و ۲۰ وجه برای ترجیح آیه شریفه: «لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب» نسبت به جمله «القتل أنفی للقتل» ذکر کرده است که ما به چند وجه از آن وجوه اشاره می‌کنیم.

معنای جمله «القتل أنفی للقتل» این است که مجازات و کیفر قتل بهترین و برترین بازدارنده برای جرم و جنایت قتل است که متضمن چندین اشتباه است از جمله اینکه:

۱- در این جمله قتل را نافی قتل قرار داده در حالی که چیزی نمی‌تواند نافی خودش باشد، درست است که قتل مجازات برای قتل قرار داده شده ولی بالاخره آن هم قتل است و نمی‌تواند نافی قتل باشد در حالی که در آیه قصاص اولاً کلمه قتل ذکر نشده و کلمه قصاص ذکر شده است، قصاص هم معنای قتل را می‌رساند ولی خود قتل ذکر نشده تا گفته شود ممکن نیست چیزی نافی خودش باشد بلکه گفته قصاص، نافی قتل است که در واقع می‌خواهد بگوید قصاص صرف قتل نیست بلکه قتل کیفر گونه است و ذکر لفظ قصاص بر قتل رجحان دارد؛ چون اگر لفظ قتل بکار برده شود نیاز به توجیه دارد که گفته شود این قتل کیفر است و آن قتلی که صورت گرفته جنایت است ولی اگر لفظ قصاص بکار برده شود خودش این بار معنایی را دارد که منظور از قصاص، قتل کیفری است و نیازی به آن توجیه ندارد.

۲- در آیه شریفه که می‌فرماید: «لکم فی القصاص حیاة» قصاص قاتل سبب حیات و تضمین زندگی است و حیات ضد مرگ و کشته شدن است و در واقع می‌گوید قصاص عامل حیات است در حالی که از جمله «القتل أنفی للقتل» چنین چیزی فهمیده نمی‌شود و فقط می‌گوید قتل بهترین بازدارنده از قتل است.

۳- «أنفی» که در جمله «القتل أنفی للقتل» آمده و می‌گوید قتل کیفری بهترین بازدارنده برای جنایت قتل است در حالی که مشخص نیست که آنفی افعال تفضیل از چه چیزی می‌باشد، درست است که قتل بهترین بازدارنده برای قتل است ولی مشخص نیست که این قتل کیفری از چه چیزی بهتر است و این جمله از این جهت مبهم است اما در آیه قصاص اصلاً بحث افعال

تفضیل و مقایسه با چیز دیگر در کار نیست بلکه می‌گوید مجازات قتل قصاص است و چیز دیگری نیست و قصاص حیات را تضمین می‌کند.

۴- در آیه شریفه قصاص، فن طباق؛ یعنی اجتماع دو ضد و ائتلاف بین متنافرین بکار رفته است، می‌گوید: قصاص موجب حیات است، دو ضد و دو متنافری که اینجا با هم ائتلاف کرده‌اند قصاص که قتل کیفری است با حیات است یعنی می‌گوید قتل موجب حیات است؛ یعنی با اینکه کشتن در مقابل حیات و ضد آن است سبب حیات معرفی شده و این فنی از فنون ادبی است که در این آیه شریفه رعایت شده ولی در جمله «القتل أنفی للقتل» وجود ندارد.

۵- آیه قصاص جنبه ایجابی دارد چون می‌فرماید: در قصاص، حیات برای شما قرار داده شده ولی جمله «القتل أنفی للقتل» جنبه سلبی دارد و خیلی فرق می‌کند که با مخاطب با لسان ایجابی سخن گفته شود یا با لسان سلبی. پس گزینش کلمه قصاص و حیات در آیه قصاص و اینکه اولوا الالباب را مخاطب قرار داده که حاکی از این است که این نکته را فقط صاحبان خرد می‌فهمند و هر کسی نمی‌تواند آن را بفهمد دال بر این است که انتخاب واژه‌ها و کلمات به بهترین نحو صورت گرفته و این فقط در قرآن مشاهده می‌شود و در غیر قرآن وجود ندارد.

پاسخ به سه سؤال:

مسئله دیگری که در جلسه گذشته هم اشاره شد مسئله آیات قرآن و تحدی قرآن به اتیان به سوره‌هایی مثل قرآن است که قبلاً به چند آیه از این آیات اشاره کرده‌ایم. یکی از آن آیات آیه شریفه: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۗ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱ می‌باشد و یا آیه شریفه: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۗ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۗ فَهَلْ أُنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^۲ که قرآن مردم را به مبارزه طلبیده که اگر می‌توانید خودتان و هر کسی غیر از خداوند می‌تواند به شما کمک کند جمع کنید و یک سوره مثل قرآن بیاورید.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا تحدی این آیات به خصوص بلاغت است یا نه یعنی اینکه در این آیات که تحدی به سوره‌ای از سوره‌ها شده است - در آیات قرآنی تحدی به کل قرآن، تحدی به ۱۰ سوره از سوره‌ها و تحدی به یک سوره از قرآن ذکر شده که قبلاً به آیات مربوطه اشاره کردیم - آیا این تحدی و مبارزه طلبی فقط در خصوص بلاغت و اعجاز بیانی است یا اینکه اعم است؟ به عبارت دیگر آیا آیات تحدی می‌خواهد بگوید اگر می‌توانید سوره‌ای بیاورید که مثل قرآن از الفاظ بلیغ و فصیح برخوردار باشد یا اینکه می‌خواهد بگوید سوره‌ای بیاورید که هم از نظر الفاظ و هم از نظر محتوی و معارف مثل سوره قرآن باشد؟

۱. یونس/۳۸.
۲. هود/۱۳ و ۱۴.

مسئله دیگر این است که آیا اعجاز قرآن منحصر در بلاغت است یا نه بلکه به غیر بلاغت هم تحدی کرده است؟ و مسئله دیگر هم این است که آیا این بلاغتی که در دو آیه فوق به آنها تحدی شده منحصر به مردم آن دوران بوده یا مردم همه اعصار را شامل می‌شود؟

بحث جلسه آینده: به طور کلی سه مسئله وجود دارد که باید بررسی شود؛ یکی اینکه آیا دو آیه فوق در خصوص تحدی به بلاغت است یا اعم است؟ دوم اینکه اگر در خصوص بلاغت باشد منحصر به مردم آن دوران است یا مردم همه اعصار را شامل می‌شود؟ و سوم اینکه آیا اعجاز قرآن منحصر به بلاغت است یا خیر؟ که این سه مسئله را انشاء الله در جلسه آینده ذکر و بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»